



## چهار فاصله میان دموکراسی در نظر تا دموکراسی در عمل

نویسنده: رضا - خامکی

1 - مساوات سیاسی و عملی نبودن این عقیده در واقعیت عینی دموکراسی همان گونه که گفته شد به عنوان مساوات سیاسی یاد میشود. در واقع از حیثه هایی که افراد در آن مساوات میجویند، حیثه مشارکت سیاسی است. از دموکراسی به عنوان روشی برای سهم کردن همه شهروندان در تصمیم گیری های سیاسی بزرگ شناخته می شود. در تمام انواع دموکراسی برای رای دادن شرط سنی وجود دارد. یونان باستان زادگاه شکل حکومتی دموکراسی مستقیم بی واسطه در نوع دولت شهری می باشد که مردم بر آن حکم می راندند و نه چند نفر (گروه سالاری) یا یک نفر (سلطنت) اما همانطور که خطاست اگر تصور کنیم که جمهور مردمان یونان باستان در حکمرانی سهم بودند، زیرا زنان و بردگان و کثیری از غیر شهروندان دیگر که در این دولت شهر ساکن بودند، اجازه رای دادن و مشارکت سیاسی نداشتند، امروزه نیز محدودیت سنی برای رای دادن و شرکت در انتخابات از مصادیق عدم وجود کامل مساوات سیاسی و اجرایی نبودن این تفکر در مقام عمل می باشد. در واقع نه تنها در هیچ حکومت مردم سالاری نمیتوان از مساوات سیاسی محض سراغ گرفت، علاوه بر آن، تحقق نسبی این عقیده در عمل با محدود کردن مساوات سیاسی همچون گذاشتن شرط سنی برای رای دادن امکان پذیر میباشد. به عنوان مثال در کشوری که سن رای 18 سالگی است، در واقع مساوات سیاسی بین افراد هجده سال به بالا میباشد اما بین این دسته از افراد و افراد زیر هجده سال به دلیل آنکه مجاز به رای دادن نمیشوند، از نظر مشارکت سیاسی برابری نمی باشد.

2 - دموکراسی بعنوان حکومت مردم یا حکومت اکثریت معنای تحت اللفظی دموکراسی \*حکومت مردم\* است و در واقع لفظ دموکراسی که در اصل در دولت شهرهای یونان باستان پدید آمد، مراد از آن حکومت < است. اما کاملاً مشهود است که در مردم سالارترین حکومت ها هم، این اکثریت مردم هستند که حکومت می نمایند و نه تمام مردم. در هر دورانی در همه ی انواع حکومت های دموکراتیک، چه دموکراسی های مستقیم مشارکتی، چه دموکراسی های غیر مستقیم نمایندگی تک حزبی و چه دموکراسی های غیر مستقیم

نماینده‌گی چند حزبی، این رای و نظر قاطبه مردم می‌باشد که بر کرسی مینشینند و اقلیت بایستی مطیع نظر اکثریت باشند. در واقع در آزاد ترین حکومت‌ها نیز، نمایندگان مجلس‌های قانون‌گذار، خواست اکثریت مردم را به اجرا می‌گذارند نه همه آنها را گرچه سعی می‌کنند که از تضییع حقوق اقلیت جلوگیری به عمل آورند ولی رعایت حقوق اقلیت به معنای اجرا شدن خواسته‌های آنان و سهم بودن آنان نیست و اصلاً اینکه خواسته‌های تمامی افراد یک کشور یا جامعه اجرا گردد اصلاً عملی نمی‌باشد هرچند اقلیت می‌توانند تنها با فعالیت و مشارکت سیاسی خود از حقوق شان دفاع نمایند. به نظر می‌رسد که بهترین راه حل موجود برای رفع این مشکل، تشکیل دولت‌ها و حکومت‌های ائتلافی است تا از تمرکز زیاد از حد قدرت در دست اکثریت جلوگیری به عمل آید و دیگر گروه‌ها، تشکل‌ها و جریان‌ها و احزاب نیز بتوانند در تصمیم‌گیری‌ها و اداره‌ی سیاسی کشور سهم بگیرند اما این راه حل نیز تنها بخشی از این ایراد را حل مینماید زیرا در این شکل حاکمیت، هر چند که احزاب و جریان‌ها مختلف با تفکرات متنوع در حکمرانی کشور مشارکت مینمایند اما در زمان‌ها و شرایطی خاص در ارتباط با تصمیم‌گیری‌های مهم سیاسی که اختلافات این گروه‌ها و تشکل‌ها به حداکثر می‌رسد، این خواست و اراده‌ی اکثریت مردم یا تفکر غالب می‌باشد که با تصمیم نهایی خود، قادر به حل و فصل چنین اختلافاتی می‌باشد.

3 - دموکراسی بعنوان هدف یا وسیله در طول تاریخ بیشتر موافقان دموکراسی با نگرش نتیجه‌گرایی به دموکراسی نگریسته‌اند و مردم سالاری را به عنوان شکلی از حکومت برای تحقق اهدافی برتر چون رسیدن به حقوق، آزادی‌های فردی و اجتماعی، شکوفایی و تکریم انسان‌ها و... دانسته‌اند که دارای ضررهای کمتری نسبت به دیگر اشکال حاکمیت است تا با نگاهی تکلیف‌گرایانه به آن و اینکه فی‌نفسه و فارغ از نتایج، حکومت را تنها حق مردم به شمار آورند. اما این نگرش هدف محور بایستی اخلاقاً افراد را مجاز به قانون شکنی و عدم رعایت قواعد دموکراسی در صورت تحقق نیافتن اهداف و نتیجه عکس گرفتن بداند در حالیکه در نتیجه‌گراترین و عمل‌گرا ترین حکومت‌ها نیز، طبق همین نگرش نتیجه‌گرا، افراد مجاز به انجام چنین اعمالی نمی‌باشند و بایستی آفت‌های آن را تحمل نمایند زیرا در غیر این صورت طبق این منطق، چنین اعمالی منتهی به هرج و مرج شناخته شده که از سایر دیکتاتوری‌ها بسیار دهشتناک‌تر پنداشته می‌شود.

4 - پارادوکس دموکراسی (دیکتاتوری اکثریت) این واژه لغت‌مشهوری میان متفکران سیاست است و منظور آن رسیدن به دیکتاتوری و موارد خلاف دموکراسی مطابق شیوه‌های دموکراتیک می‌باشد که می‌توان این معضل را در ادامه‌ی معضل پیشین به حساب آورد که می‌توان به نمونه‌هایی تاریخی چون نوشاندن جام زهر به سقراط حکیم و روی کار آمدن هیتلر به طریق دموکراتیک و با رای پارلمان اشاره نمود. چنین پارادوکسی شبیه به پارادوکس منطقی قدیمی مشهور به \*پارادوکس دروغ‌گو\* می‌باشد که تلاش زیادی از سوی منطق‌دانان و فیلسوفان تحلیلی

مانند راسل، تارسکی، کریپکی، مارتین، فراسن و... برای حل یا انحلال آن گشته است که حاصل آن به وجود آمدن نظریه های مختلف صدق می باشد. پارادوکس دروغ گو یکی از قدیمی ترین و نیز یکی از عمیق ترین پارادوکس های شناخته شده است. این پارادوکس منتسب به فیلسوفی یونانی به نام اثوبولیدس ملتی است که در قرن چهارم پیش از میلاد مسیح می زیسته است. پارادوکس دروغ گو به سادگی قابل طرح است چرا که مستقیماً از جمله زیر بر می آید: «این جمله نادرست است». پارادوکس از آن ناشی می شود که چنان چه این گزاره درست باشد، نتیجه می گیریم که این جمله درست است، اما چنان چه خود این جمله نادرست باشد، پس این که این جمله نادرست است، غلط بوده و در نتیجه این جمله درست است. بدین ترتیب، چنان چه گزاره ی «این جمله نادرست است» درست باشد، این جمله نادرست است و چنان چه نادرست باشد، درست است. نتیجه نهایی اینکه، گزاره ی «این جمله نادرست است» تنها در صورتی درست است که نادرست باشد. و این نتیجه گیری نهایی دارای تناقض است.

مسئله ی پارادوکس دموکراسی نیز این چنین به معنای منطقی پارادوکس دروغ گو شباهت دارد که چه دیکتاتوری اکثریت را بپذیریم و چه در برابر آن بایستیم و به بیانی دیگر، عکس عمل پذیرش را مرتکب شویم، هر دو رفتاری ضد دموکراتیک می باشد به این شکل که اگر تصمیم و خواسته ی استبدادی و غیر دموکراتیک اکثریت برآمده به روش دموکراتیک را بپذیریم، دیکتاتوری را تصدیق نموده ایم و اگر هم با نیت دموکراسی خواهانه، اراده مستبدانه اکثریتی را که خاستگاه دموکراتیک داشته اند، قبول نفرماییم و در برابر تصمیم آن ها بایستیم و دست به قانون شکنی بزنیم، باز هم به دلیل آن که در برابر خواست اکثریت ایستاده ایم و از اجرای مطالبات آنان خودداری نموده ایم، مرتکب عملی مغایر با اصول مردم سالاری شده ایم.

برای حل مشکل دیکتاتوری اکثریت نیز راه حل هایی پیشنهاد شده اند که حتی آن ها نیز خود متضمن نوعی تناقض میباشند:

- 1- نافرمانی مدنی: نافرمانی مدنی روشی اعتراضی همراه با قانون شکنی بدون خشونت می باشد که در زمانی که اعتراضات افراد به طرق قانونی به بار نمی نشیند، از این نوع اعتراض استفاده می نمایند. از متفکرین حامی این نظریه هابرماس می باشد و از دو مبارز سیاست ورز هوادار پر شور این نظریه میتوان به مهاتما گاندی و مارتین لوتر کینگ اشاره نمود.
- 2- اعلامیه ی جهانی حقوق بشر و نظریه ی حقوق طبیعی: برخی از حکومت های دموکراتیک که اغلب از نوع دموکراسی های لیبرال می باشند، این دو را به عنوان پیش فرض های مطلق برای جلوگیری از استبداد اکثریت و تزییع حقوق اقلیت پذیرفته اند که حتی در صورت اجماع قاطع علیه خلاف این ها، باز هم این دو تغییری نخواهند کرد و اصلاً مطابق منطق چنین حاکمیت هایی، حقوق بشر و طبیعی افراد قابل همه پرسی نمی باشد و این راه حل جلوگیری از پارادوکس دموکراسی، خود نوع دیگری از پارادوکس دموکراسی می باشد زیرا فارغ از رای و خواسته مردم و یا اکثریت آنان ارزش هایی به طور مطلق به عنوان پیش فرض های ایدئولوژیک، مقدم بر رای مردم پذیرفته شده است و با توجه به این منطق، ادعاهای برخی از دموکراسی های لیبرال مبنی بر اینکه کاملاً غیر ایدئولوژیک و

داراي دموكراسي محض غيرمتعهد مي باشند، خطا و غير منطقي مي باشد. غير منطقي است كه حاكميتي حتي در نظر ادعا كند كه كه فاقد ارزش هاي پيش فرض مي باشد و داراي دموكراسي مطلقا محض غيرمتعهد مي باشد، زيرا بر اساس اين منطق خود اين راي به صورت يك قاعده و پيش فرض مستقل از راي مردم در نظر گرفته شده است، يعني خود اين باور كه بايد دموكراسي به طور محض باشد، توسط راي مردم پذيرفته نشده است، بلكه اين راي به خودي خود و مجرد از راي مردم پذيرفته شده ولي حتي اگر معتقد باشيم كه خود اين نظريه ي دموكراسي محض، برآمده از نظر مردم مي باشد، در اين صورت ناخودآگاه به نسبت و اعتباري بودن دموكراسي محض اذعان نموده ايم و با اين منطق معتقديم كه متعهد بودن يا متعهد نبودن دموكراسي و حتي بودن يا نبودن مردم سالاري نيز بستگي به خواسته ي اكثريت دارد، اما باز هم اين عقیده داراي تناقضي است و آن اين است كه خود اين راي را كه بايد پذيرش يا عدم قبول دموكراسي و نيز متعهد بودن يا عدم تعهد دموكراسي را توسط راي مردم اجرا نمود، خود به شكلي مستقل از خواسته ي مردم و به عنوان پيش فرض در نظر گرفته شده است زيرا اگر دوباره معتقد باشيم كه باز هم خود اين باور بایستی توسط راي مردم انتخاب گردد، به تسلسل و دور دچار خواهيم شد و نيز اينكه بخواهيم صحت همين عقیده را به طرز دموكراتيک دريابيم، پس قبل از آنكه نظر عموم مردم را بفهميم، پس قبل از آنكه به راي گيري پردازيم، هنوز راي گيري را معتبر نمي دانيم، بعد از آنكه راي گيري را راي گيري كرديم، آن را با چيزي مقياس گرفتيم كه صحت آن در نزد ما ثابت نيست؛ پس صحت راي گيري در نزد ما ثابت نيست. پس اين حكم كه همه چيز حتي خود راي گيري اعتبارش مطلقا با راي گيري تعيين مي گردد، غير منطقي است. اين ايراد نيز از منظري شبیه به بحث مساوات سياسي مي باشد كه اجراي دموكراسي نظرا و عملا به طور مطلق محال بوده و اجراي چنين امري به طور نسبي و با محدود كردن خود دموكراسي عملا ممكن مي باشد.